بسم الله الرحمن الرحيم

**محیی الدین عربی رضوان الله علیه و متوکل عباسی لعنةالله علیه**

**نویسنده: حاج شیخ محمدحسن وکیلی**

**رمضان المبارک/1437**

# شبهه:

یکی از شبهاتی که دربارة محیی الدین عربی مکرّر مطرح میشود اینست که چرا وی متوکّل عباسی را که دشمن اهل بیت علیهم السلام بوده و ناصبی به شمار می‌آید از جمله اهل معنی و از جمله اقطابی که هم دارای خلافت ظاهریه و هم خلافت باطنیه بوده اند، شمارده است.

این کار محیی الدین نشان میدهد که وی نیز از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام است و بهره ای از معنویّت و تقوا ندارد.

**بررسی و نقد این شبهه:**

قبل از پرداختن به بررسی این شبهه سزاوار است اصل عبارت محیی‌الدین را مرور کنیم.

اصل عبارت وی چنین است:

« لكن الأقطاب المصطلح على أن يكون لهم هذا الاسم مطلقاً من غير إضافة لا يكون منهم في الزمان إلا واحد و هو الغوث أيضا و هو من المقرّبين و هو سيّد الجماعة في زمانه؛ و منهم من يكون ظاهر الحكم و يحوز الخلافة الظاهرة كما حاز الخلافة الباطنة من جهة المقام كأبي بكر و عمر و عثمان و علي و الحسن و [الحسین و] معاوية بن يزيد و عمر بن عبد العزيز و المتوكّل؛ و منهم من له الخلافة الباطنة خاصّةً و لا حكم له في الظاهر كأحمد بن هارون الرشيد السبتي و كأبي يزيد البسطامي و أكثر الأقطاب لا حكم لهم في الظاهر»(الفتوحات المكية، ج11، ص 275)

روشن است که وی در این عبارت متوکل را در کنار حضرت أمیرالمؤمنین و حضرت امام حسن علیهما‌السلام و در کنار أبوبکر و عمر و عثمان و معاویة بن یزید و عمر بن عبدالعزیز جزء خوبان و مقربّان عالم شمرده و دارای خلافت ظاهریه و باطنیه دانسته است.

در پاسخ به این اشکال بر محیی الدین احتمالات و اقوالی وجود دارد که سزاوار است هر یک را جداگانه بررسی نموده و در پایان به بیان نکاتی بپردازیم:

## وجه اوّل: این عبارت تحریف شده است

اوّلین احتمال در پاسخ اشکال اینست که این عبارت جزء موارد تحریف در نسخه فتوحات باشد که در اصل چیز دیگری بوده و سپس تحریف گشته باشد. چنانكه عبد الوهاب شعرانی معتقد است كه قسمتهای زیادی از فتوحات به تحريف مبتلا شده است.

## بررسی

گرچه اصل وقوع تحریف در نسخ فتوحات مسلم است، امّا در این مورد خاص این احتمال ضعيف است؛ چون اين عبارت در نسخۀ دمشق و نيز در نسخه یمن که با یک واسطه به نسخه اصل اول برمی‌گردد و هر دو توسّط عثمان یحیی با کیفیّت بسیار عالی به طبع رسیده و قابل اعتماد است موجود می‌باشد.

## وجه دوّم: این عبارت تقیّه است.

وجه دوّم این است اين عبارت از روی تقيّه صادر شده باشد. توضیح آنکه محیی الدین در خفقان بسیار شدید ضدشیعی زندگی می‌کرد، در دورانی که حاکمان ایوبی ده‌ها هزار شیعه را به جرم تشیع گردن زدند. و میدانیم که معاصرین محیی الدین در زمان خود وی او را متّهم به تشیع نموده بودند؛ همانطور که ذهبی در میزان الاعتدال و ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان از قول برخی از علمای معاصر محیی الدین روایت می‌کنند که درباره وی می‌گفت: «إنه شيخ سوء شيعي كذّاب‏»[[1]](#footnote-1)

بنابراین چه بسا در آن دوره و با این شرائط يك بار نام آوردن از يك خليفۀ ناصبی به عنوان يكی از اوليای خدا در مجموعۀ ده‌ها جلد كتاب بتواند شبهۀ شيعی بودن محيی الدين را كه در آن عصر به آن مبتلا بوده و در تاریخ وی بیان شد، برطرف كند و اين امر در باب تقيّه بسيار ممكن و متعارف است.

## بررسی

این سخن خالی از وجه نبوده و احتمالی مقبول است؛ به طور کل در فضای تقیه رفتارهای افراد چندان قابل ارزیابی و نتیجه‌گیری نیست و هر عملکردی در راستای تأیید اهل باطل، میتواند ناشی از تقیه باشد. ولی با اینهمه این احتمال کمی دور از ذهن است و به ظاهر با آوردن نام أبوبکر و عمر و عثمان و امثال ایشان تقیّه حاصل می‌شود و نیازی به بیش از آن نیست.

## وجه سوّم: منظور از متوکّل کسی غیر از خلیفه عبّاسی است.

منظور از متوکّل کسی غیر از متوکّل عباسی معروف باشد. مرحوم آية الله حاج سید محمود امام‌جمعه زنجانی[[2]](#footnote-2) والد مرحوم آية الله سيد عزالدين زنجاني در حاشيۀ فتوحات خود این احتمال را طرح فرموده و در ذيل اين عبارت مرقوم نموده‌اند:

 «**لا بد ان يكون المتوكل اسماً لرجل من اهل المقامات لا نعرفه و انقطعت آثاره و لم يقرع أسماعنا اسمُه و وصفه** و نعوذ بالله لو كان مراده من المتوكل المتوكل العباسي السكّير المقامر حليف التنبور رأس الشقاء و عنوان الرذالة الناصبي العدو المجاهر لأب الأئمة و خليل النبوة و ولي الأولياء و امام الأئمة صلوات الله عليه و علي ابنائه و زاد اللعين علي اشقياء بني امية و جمع بين أنحاء العداوة و المسخرة و كان يتفكه بما يخجل القلم عن ذكره.»[[3]](#footnote-3)

اموری نیز این قول را تأييد مي‌كند. مانند:

الف) محيي الدين در هيچ جا از فتوحات نامي از متوكل عباسي نبرده و از وي تجليلي نمي‌كند. فقط در اواخر فتوحات حكايت ذو النون مصري را با وي نقل مي‌نمايد كه اشاره‌اي به مدح متوكل عباسي ندارد.

ب) آنچه از مجموع مطالب محيي الدّين مسلم است اينست كه وي چه شيعه باشد و چه سنّي از اصول مكتب سلوكي وي محبّت به اهل بيت و لزوم احترام ايشان است. وي دربارة همه سادات معتقد است كه اگر كسي نسبت به ايشان ايثار نداشته باشد – چه رسد به محبت – ايمانش ناقص است و مبتلا به مكر الهي شده است.[[4]](#footnote-4) و لذا فارغ از هر حب و بغضي از جهت قواعد منطقي فهم متن نمي‌توان مراد او را بر شخصي چون متوكل عباسي ناصبي حمل نمود – مگر اينكه فرض كنيم تقيه مي‌كرده یا اینکه به خصوصيات متوكّل آگاه نبوده است كه بيانش بعد از اين خواهد آمد.

در همين عبارت مي‌بينيم وي از بعد خلفاء ثلاثه و حضرت أمير المؤمنين و حضرت امام حسن و طبق نسخه‌اي حضرت امام حسين عليهم السلام و از بين مجموع خلفاء بني اميه فقط به معاوية بن يزيد و عمر بن عبد العزيز اشاره مي‌كند كه دو خليفه اي هستند كه در میان بني اميه مشهور به محبت خاندان رسالت بوده و لاأقلّ در ظاهر اهل عبادت و دوری از دنيا مي‌باشند و به دیگر خلفای بنی امیه و بنی العباس اشاره ننموده است.

## بررسی

این احتمال نیز احتمال قابل پذیرشی است. در تاریخ عدّه‏ای با نام متوکل هستند که حائز خلافت ظاهری می‏باشند و ممكن است مراد از عبارت محيي الدين باشند ، از جمله این سه نفر:

 اول عمر بن محمد (ابن الأفطس) المتوكّل كه آخرين پادشاه بني الأفطس بوده و در اندلس يعني محل تولد و نشو ونماي محيي الدين حكومت نموده و در 489 از دنيا رفته است[[5]](#footnote-5).

دوم احمد بن سليمان الحسني المتوكل از سادات يمني كه در خلال سالهاي 550 – 566 (يعني مصادف با دوران كودكي محيي الدّين) در يمن حكومت مي‌نموده است[[6]](#footnote-6).

سوّم محمد بن یوسف الهودی المتوکّل علی الله که در عصر محیی‌الدین در 625 در مرسیه محل ولادت محیی‌الدین قیام نموده و دولت مجدّد آل هود را پایه‌گذاری نمود و هدف خود را نجات مردم از دست موحّدین و نصاری و احیاء سنن اسلام اعلام نمود و مردم را ترغیب به شریعت می‌نمود و بر قسمت‌هائی از اندلس حکومت نمود و با مسیحیان نبردهائی کرد و چون با دولت بنی العباس پیمان بست آوازۀ او منتشر شد و در 635 کشته شد.[[7]](#footnote-7)و[[8]](#footnote-8)

با توجه به اینکه نفر اول هم‌مكان با وطن محیی‌الدین و دومی هم‌زمان با وی و سومی هم‌مکان و هم‌زمان ‌بوده‌اند بعيد نيست اطلاق لفظ در عصر وی به اين افراد – خصوصاً شخص سوّم - نيز منصرف بوده است.

قابل توجّه است که آمدن اسم متوکل در عبارت فتوحات در کنار تنی چند از پيشينيان دلیل بر این نیست که مراد از آن متوکل عباسی باشد؛ زیرا در اين فصل محيی الدين نام عده‌ای از معاصرين خود را نيز ذكر می‌كند؛ مانند: موسی سدراتي، ابن جعدون، محمد بن اشرف، معاذ بن اشرس[[9]](#footnote-9).

با این همه، این وجه هم در عین محتمل بودن و داشتن قرائنی چند، وجهی قوی به نظر نمی‌رسد؛ زیرا ذکر نام متوکل بدون هیچ قید و قرینه‌ای و اراده شخصی دیگر غیر از متوکل عباسی بعید به نظر رسیده و این احتمال را ضعیف میکند.

## وجه چهارم: محیی‌الدین در شناخت متوکل عبّاسی مستضعف بوده است

وجه چهارم آنست که منظور از متوکّل همان متوکّل عباسی ملعون است؛ ولی محیی الدین در شناخت وی مستضعف بوده است و اطلاعات کافی از او در دست نداشته؛ چون برخی از گزارشگران تاریخ چهره وی را کاملاً بر عکس آن واقعیتی که بوده جلوه داده اند.

مرحوم علامه طهرانی و نیز مرحوم استاد آشتیانی درباره این عبارت محیی‏الدین چنین می‏اندیشیده اند.

مرحوم علامه طهراني در كتاب شريف روح مجرد مي‌فرمايند:

«**و امّا حقير كلامش را درباره متوكّل ملعون و خبيث، ناشى از عدم وصول او به حقيقت امر ميدانم؛ و اگر آنطور كه بايد و شايد ميرسيد، چنين حكمى را نمى‏نمود.**

روزى بحث ما با حضرت استادنا الاكرم حضرت علّامه فقيد طباطبائى قدَّس اللهُ نفسَه بر سر همين موضوع به درازا انجاميد. چون ايشان ميفرمودند: چطور مى‏شود محيى الدّين را اهل طريق دانست با وجوديكه متوكّل را از اولياى خدا ميداند؟! عرض كردم: اگر ثابت شود اين كلام از اوست و تحريفى در نقل به عمل نيامده است- چنانكه شعرانى مدّعى است در «فتوحات» ابن عربى تحريفات چشمگيرى بعمل آمده است- با فرض آنكه ميدانيم: او مرد منصفى بوده است و پس از ثبوت حقّ انكار نمى‏كرده است، در اينصورت **بايد در نظير اين نوع از مطالب، او را از زمره مستضعفين به شمار آوريم**! ايشان لبخند منكرانه‏اى زدند و فرمودند: آخر محيى الدّين از مستضعفين است؟! عرض كردم: چه اشكال دارد؟ وقتى مناط استضعاف، عدم وصول به متن واقع باشد با وجود آنكه طالب در صدد وصول بوده و نرسيده باشد، فرقى ما بين عالم كبيرى همچون محيى الدّين و عامى صغيرى همچون سياه لشكر سنّيان نمى‏باشد! همه مستضعفند اگر انكار و جحودى در ميان نباشد» (روح‏مجرد، ص 433)

مرحوم استاد آشتیانی نیز می‌فرمایند:

«... بلكه دوچار هفواتى شده است كه ذكر هفوات و تناقض‏گوئيهاى او در اين رساله، موجب هتك مقام علمى و مرتبه كشفى اوست. **وى بواسطه عدم اطلاع از تاريخ‏ و عدم احاطه بأخبار وارده از حضرت ختمى، برخى از اشقياء را از اولياء مى‏داند**؛ مثل اينكه در جزء ثانى فتوحات مكيه در بيان اقسام اقطاب و تقسيم آنها به كسانى كه واجد خلافت و قطبيت ظاهرى و باطنى بودند، و كسانى كه فقط مقام خلافت و قطبيت باطنى را احراز كرده‏اند، گويد: «و منهم من يكون ظاهرا الحكم و يحوز الخلافة الظاهرة، كما حاز الخلافة الباطنة من جهة المقام كابى بكر و عمر و عثمان و على و حسن و معاوية بن يزيد و عمر بن عبد العزيز و المتوكل‏».

موضوع قطبيت خيلى نزد محيى الدين سهل و ساده بوده است. شمردن متوكل ناصبى، از اقطاب باطنى و ظاهرى، خيلى عجيب بنظر مى‏آيد.» (شرح مقدمه قيصرى بر فصوص الحكم، ص: 921)

## بررسی

شاید در نگاه اوّل این احتمال بعيد بنمايد؛ چون محیی الدین فردی عالم و مطلع بوده و معمولاً به تاريخ و سيره واقف است و مثل وی را در چنین مسأله‌ تاریخی مستضعف شمردن آن قدر بعید است که مرحوم علامه طباطبائی روحی‌‌فداه در پاسخ آن لبخندی منکرانه زده و فرموده‌اند: **آخر محيى الدّين از مستضعفين است**؟!

ولی حقیقت اینست که این احتمال از همه احتمالات به واقعیت تاریخ نزدیکتر است.

توضیح آنکه این کلام محیی الدین در بخشهای آغازین فتوحات آمده است و مربوط به دوره میانسالی محیی الدین، دورانی که هنوز به وی مقام کمال نرسیده بود می‌باشد. علاوه بر آنکه بعد از رسیدن به کمال نیز گرچه عارف دسترسی به عوالم غیبی می‌یابد ولی چون موظف به مراجعه بدان نیست، در قضاوتهای خود بر اساس علوم حصولی و معلومات عادی و متعارف خود قضاوت نموده و حکم می‌نماید. پس در هر حال این کلام وی مبتنی بر آگاهی‌های تاریخی وی است.

از دیگر سو بر خلاف تصور ما که وضعیت تاریخی متوکل عباسی را وضعیتی مسلّم می‌پنداریم، دستگاه جعل حدیث عباسی و اموی برای پوشاندن عیبهای وی تلاشی فراوان نموده و برای وی فضائل بسیاری ساخته‌اند به طوریکه چهره وی در ادبیات جمعی از اشعریان کاملاً عکس واقعیّت است؛ او را شخصی موالی و محب أمیرالمؤمنین علیه‌السلام و سادات معرفی نموده و او را احیاگر حدیث و سیره و سنّت نبوی پس از سالها رواج بدعت میشمرند که با احیاء سنن و اکرام محدثین (از جمله احمد بن حنبل) و جمع نمودن و دعوت همگی به سامراء و نجات بخشیدن مردم از فتنۀ خلق قرآن و داشتن کرامات و مخالفت با تفویض و اعتزال و ... در کنار عمر بن عبدالعزیز دوّمین خلیفه اهل معنی و متّقی محسوب میشود.

این نگاه نگاهی است که به شکل کامل در ادبیات محیی الدین رحمه‌الله منعکس شده است.

در ذیل به عبارات دو تن از مورخین که چنین نگاهی دارند، اشاره می‌شود:

**نمونه اوّل:** حسین بن احمد بن علی عباسی در *الاساس فی أنساب بنی العبّاس* پس از آنکه شرح حال واثق (برادر متوکّل) را آورده و درباره‌اش گفته:

«قال یحیی بن اکثم: ما أحسن إلی آل أبی طالب ما أحسن إلیهم الواثق، ما مات و فیهم فقیر.»

به شرح حال متوکّل پرداخته و گوید:

«و کان المتوکّل متمذهباً بمذهب الشافعی و هو اوّل من تمذهب من الخلفاء. وأخرج عن أحمد بن حنبل قال: سهرت لیلة ثمّ‌نمت فرأیت فی نومی کأنّ‌رجلا یعرج بی إلی السماء و قائلاً یقول:

ملک یقاد الی ملیک عادل متفضّل فی العفو لیس بجائر

ثمّ‌أصبحنا فجاء نعی المتوکّل من سرّ من رأی إلی بغداد.

و أخرج عن عمرو بی شیبان الجهنی قال رأیت فی اللیلة التی قتل فیها متوکل فی المنام قائلا یقول:

یا نائم العین فی اوطان الجسمان أفض دموعک یا عمرو بن شیبان

أما تری الفئة الأرجاس ما فعلوا بالهاشمی و بالفتح بن خاقان

وافی إلی الله مظلوماً تضجّ له أهل السموات من مثنی و وحدان

و سوف یأتیکم أخری مسوّمة توقّعوها لها شأن من الشأن

فابکوا علی جعفر و ارثوا خلیفتکم فقد بکاه جمیع الإنس و الجانّ

ثمّ‌ رأیت المتوکّل فی النوم بعد اشهر، فقلت ما فعل الله بک؟ قال غفر بقلیل من السنّة أحییتها.» (الأساس فی أنساب بنی العبّاس، ص82 و 83)

در این عبارات و اشعار مقامات جعلی متوکل را به وضوح می‌بینم که اوّلین خلیفه‌ای است که به مذهبی گرویده و همه انس و جن و اهل آسمانها بر او گریه کرده‌اند و به واسطه احیاء سنن خداوند وی را بخشیده است.

**نمونه دوّم:**

روشن‌تر از عبارات حسین بن أحمد عبّاسی، عبارات ابن عساکر در تاریخ مشهور خود در شرح حال متوکل است. گرایشهای اموی ابن عساکر و تأثیرپذیرفتن وی از فضای دمشق بحثی است که در جای خود باید به آن پرداخت[[10]](#footnote-10). فعلاً سخن فقط در چهره معرفی شده از متوکّل لعنة الله علیه در کتاب *تاریخ مدینة دمشق* است که قسمتهائی از آن را که نگاه مثبت ابن عساکر از آن هویداست در اینجا مرور می‌کنیم؛ وی در شرح حال متوکّل آورده است:

«جعفر المتوكل بن محمد المعتصم ابن هارون الرشيد بن محمد المهدي بن عبد اللّه المنصور ابن محمد بن علي بن عبد اللّه بن العباس؛ بويع بالخلافة بعد موت أخيه هارون الواثق بمشاورة في ذلك...

و كان المتوكل رأى في النوم كأن سكرا سليما نيئا سقط عليه من السماء، مكتوبا عليه: **جعفر المتوكل على اللّه**. فلما صلى على الواثق قال محمد بن عبد الملك: نسميه المنتصر، و خاض الناس في ذلك، فحدث المتوكل أحمد بن أبي دؤاد بما رآه في منامه، فوجده موافقا، فأمضى، و كتب بذلك للآفاق...

و لما بويع **أظهر السنة و بسطها و نصر أصحاب السنة**...

قال علي بن الجهم السّامي: وجه إلي المتوكل فأتيته، فقال لي: رأيت النبي صلى اللّه عليه و سلم الساعة في المنام، فقمت إليه فقال لي: تقوم إلي و أنت خليفة؟ فقلت له: أبشر يا أمير المؤمنين، **أما قيامك إليه فقيامك بالسّنة، و قد عدّك من الخلفاء**. قال: فسرّ بذلك.

كان إبراهيم بن محمد التيمي قاضي البصرة يقول: الخلفاء ثلاثة: أبو بكر الصديق، قاتل أهل الردة حتى استجابوا له، و عمر بن عبد العزيز ردّ مظالم بني أمية، **و المتوكل محا البدع، و أظهر السّنة**.

قال محمد بن عبد الملك بن أبي الشوارب: جعلت دعائي في المشاهد كلها للمتوكل، و ذلك **أن عمر بن عبد العزيز جاء اللّه به يرد المظالم، و جاء اللّه بالمتوكل يردّ الدّين**.

قال هشام بن عمار: سمعت المتوكل يقول: وا حسرتي على محمد بن إدريس الشافعي رحمه اللّه كنت أحب أن أكون في أيامه فأراه، و أشاهده، و أتعلم منه، **فإني رأيت رسول اللّه صلّى الله عليه و سلّم في المنام ثلاث ليال متواليات** و هو يقول: يا أيها الناس، إن محمد بن إدريس المطلبي قد صار إلى رحمة اللّه، و خلّف فيكم علماً حسناً فاتّبعوه تهتدوا، فإن كلام المطلبي سنّتي، يا أيها الناس، من ترحم على محمد بن إدريس الشافعي غفر اللّه تعالى له ما أسرّ و ما أعلن. ثم قال المتوكل: اللهم صلّ على محمد و على آله و أصحابه، و ارحم محمد بن إدريس رحمة واسعة، **و سهّل عليّ حفظ مذهبه، و انفعني بذلك**.

حكى علي بن الجهم عن المتوكّل، كلاما، و قد بلغه أن رجلاً أنكر على رجل ينتمي إلى التشيع و قال قولاً أغرق فيه من مدح أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، فغضب المتوكل و قال: **الناسب هذا المادح إلى الغلو جاهل، و هو إلى التقصير أقرب، و هل أحد بعد رسول اللّه صلى اللّه عليه و سلم من أئمة الإسلام أحقّ بكل ثناء حسن من علي!**

 وجّه المتوكل إلى أحمد بن المعذّل و غيره من العلماء فجمعهم في داره، ثم خرج عليهم فقام الناس كلهم له غير أحمد بن المعذّل فقال المتوكل لعبيد اللّه: إنّ هذا لا يرى بيعتنا. فقال له: بلى، يا أمير المؤمنين، و لكن في بصره سوء. فقال أحمد بن المعذّل: يا أمير المؤمنين، ما في بصري سوء، و لكنني نزهتك من عذاب اللّه، قال النبي صلى اللّه عليه و سلم: «من أحب أن يتمثل له الرجال قياما، فليتبوأ مقعده من النار» **فجاء المتوكل فجلس إلى جنبه**.

قال يزيد المهلبي: قال لي المتوكل يوما: يا مهلبي، إن الخلفاء كانت تتصعب على الرعية لتطيعها، **و أنا أليّن لهم ليحبّوني فيطيعوني**...

قال عمرو بن شيبان الحلبي: رأيت في الليلة التي قتل فيها المتوكل فيما يرى النائم حين أخذت مضجعي كأن آتيا أتاني فقال:

 يا نائم العين في أوطار جثمان أفض دموعك يا عمرو بن شيبان‏

 أما ترى الفتية الأرجاس ما فعلوا بالهاشميّ و بالفتح بن خاقان‏

 وافى إلى اللّه مظلوما فضجّ له **أهل السّموات من مثنى و وحدان‏**

 و سوف تأتيكم أخرى مسوّمة توقّعوها لها شأن من الشّان‏

 فابكوا على جعفر وارثوا خليفتكم **فقد بكاه جميع الإنس و الجان‏**

قال: فأصبحت فإذا الناس يخبرون أن جعفرا المتوكل قد قتل في هذه الليلة.

قال أبو عبد اللّه: ثم رأيت المتوكل بعد هذا بأشهر كأنه بين يدي اللّه تعالى، فقلت: ما فعل بك ربك؟ قال: غفر لي. قلت: بماذا؟ قال: **بالقليل من السّنّة تمسكت بها**. قلت: فما تصنع ها هنا؟ قال: أنتظر محمدا ابني، أخاصمه إلى اللّه الحليم العظيم الكريم...

قال أبو أيوب جعفر بن أبي عثمان الطيالسي: أخبرني بعض الزمازمة الذين يحفظون زمزم قال: غارت زمزم ليلة من الليالي، فأرخناها **فجاءنا الخبر أنها كانت الليلة التي قتل فيها جعفر المتوكل**...

في سنة أربع و ثلاثين [و مئتين‏] استقدم [المتوكل‏] المحدثين إلى سامرا **و أجزل عطاياهم و أكرمهم، و أمرهم أن يحدثوا بأحاديث الصفات و الرؤية** .. و توفر دعاء الخلق للمتوكل و بالغوا في الثناء عليه و التعظيم له. و في سنة خمس و ثلاثين [و مئتين‏] ألزم المتوكل النصارى بلبس الغل...

و أخرج عن أحمد بن حنبل قال: سهرت ليلة ثم نمت، فرأيت في نومي كأن رجلا يعرج بي إلى السماء و قائلا يقول:

 ملك يقاد إلى مليك عادل متفضل في العفو ليس بجائر

 ثم أصبحنا فجاء نعي المتوكل من سر من رأى إلى بغداد.»[[11]](#footnote-11)

در این عبارات می‌بینیم که ابن عساکر نه فقط از نصب و عداوت متوکل با اهل بیت چیزی نمی گوید و او را عیاش و شراب‌خوار و قمارباز معرّفی نمیکند، بلکه متوکل را انسانی مؤمن و متدیّن و عادل و احیاءگر سنن الهی و محب أمیرالمؤمنین علیه‌السلام و معتقد به تفضیل آن حضرت بر دیگر صحابه و مدافع تشیّع و اکرام ‌کننده محدّثین و صاحب خوابهای صادقه و کرامات و خلاصه یکی از سه خلیفه بزرگ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم (أبوبکر و عمر بن عبدالعزیز و متوکل) قرار داده که در رحلت او آسمانیان و انس و جن گریسته‌اند.

ابن عساکر از مطاعن و صفات مذموم متوکّل فقط اشاره‌ای گذرا به تخریب مزار مقدس حضرت سیّدالشهداء علیه‌السلام نموده، زیرا شهرت این مطلب آن چنان است که قابل انکار یا کتمان نبوده و با این همه این مسأله را نیز بر تعصّب و غیرت متوکّل بر احیاء سنّت (و نه بر نصب و عداوت با شیعیان) حمل نموده و گوید:

«و في سنة ست و ثلاثين أمر بهدم قبر الحسين، و هدم ما حوله من الدور و أن يعمل مزارع، و منع الناس من زيارته، و خرّب، و بقي صحراء. و كان المتوكل معروفا بالتعصب، فتألم المسلمون من ذلك. و كتب أهل بغداد شتمه على الحيطان و المساجد، و هجاه الشعراء».

باری در اینجا توجّه به نکاتی مفید است:

**نکته اوّل:**

محیی‌الدین عربی رحمه‌الله از شاگردان بلاواسطه ابن عساکر است و تاریخ را در نزد وی فراگرفته و لذا در مسائل تاریخی به شدّت از وی متأثر است؛ چنانکه در مسائل کلامی و فقهی از ابن حزم متأثر می‌باشد و تحلیل افکار وی بدون مراجعه به این منابع از نظر علمی اصلاً روا نیست.

به طور کل تحلیل فقه و عقائد و تاریخ اهل تسنّن محتاج با آشنائی با فضای فکری و نحله‌ها و مکاتب فقهی، کلامی، تفسیری و تاریخی ایشان است که معمولاً به علّت دوری ما از جوامع اهل تسنّن در حوزه‌های علمیه مورد عنایت قرار نمی‌گیرد و به اشتباه آراء بزرگان اهل تسنّن در چارچوب تفکّر شیعی تحلیل می‌شود.

نمونه‌ای که اکنون گذشت از نمونه‌های روشن این مسأله است که برخی در آن عقائد محیی‌الدین عربی را در سایه اعتقاد ما شیعیان نسبت به متوکل تحلیل نموده‌اند؛ این نمونه می‌تواند برای ما الگوئی در تحلیل دیگر آثار بزرگان اهل تسنّن باشد.

**نکته دوّم:**

با توجّه به همین بحث ساده به خوبی می‌فهمیم کسانی که می‌گویند محیی‌الدین ناصبی بوده؛ چون از متوکّل دفاع نموده است چقدر به بیراهه رفته‌اند.

متوکّلی که محیی الدین عربی از او دفاع می‌نماید، متوکّلی است که از مدافعان أمیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده و آن حضرت را بر همه صحابه تفضیل می‌داده است و کلمات شیعیان را در مدح آن حضرت غلو نمی‌دانسته بلکه آن را تقصیر شمرده و کمتر از شأن آن حضرت می‌دانسته است.

دفاع از متوکّل در این فضا به هیچ روی نشان ناصبی بودن محیی‌الدین نیست و اصولاً اگر کسی با آثار محیی‌الدین آشنا باشد احتمال ناصبی بودن وی را نمی‌دهد و یقین می‌کند که عشق و و لاء وی به خاندان حضرت رسول اکرم صلّی‌الله علیه‌وآله وسلّم به مراتب بیشتر از عموم شیعیان است که نمونه‌هائی از آن گذشت.

**نکته سوّم:**

بر فرض که محیی‌الدین متأثر از جریان تاریخ‌نگاری ابن عساکر نبود باز هم از جهت علمی نمی‌توانستیم وی را نسبت به ناصبی‌گری بدهیم. با توجّه به تصریحات فراوان محیی‌الدین به محبّت و بلکه عشق به اهل بیت علیهم‌السلام از جهت فن فهم متن مجبور بودیم که کلام وی را حمل بر تقیّه کنیم یا همچون مرحوم آیةالله حاج سید محمود زنجانی مراد وی را از متوکّل کسی غیر از خلیفه ملعون عباسی بشمریم و از جهت فنی راهی دیگر وجود نداشت.

**نکته چهارم:**

هیچ کس از یزرگان برای محیی‌الدین ادعای عصمت نکرده و همگی به اشتباهاتی از وی معترفند. دامنه این اشتباهات بیشتر علوم نقلی چون فقه و تاریخ است که وی آنها را در دامان اهل تسنّن آموخته و تحت تأثیر آن جریان ذهنش شکل گرفته است.

ولی این اشتباهات نشان‌دهنده مراتب قلبی و باطنی محیی‌الدین نیست، چون وی راه قابل اعتماد دیگری برای کشف حقائق تاریخی نداشته است و اخلاص و حقیقت‌جوئی آشکار از آثار محیی‌الدین اقتضاء می‌کند که اگر حقیقت را می‌فهمید از آن عدول نمی‌کرد.

در میان شیعیان نیز در دوره‌ها مختلف بوده‌اند کسانیکه به اشتباه برخی از خلفای جور را از خوبان پنداشته‌اند یا برخی از دشمنان سفاک و خونریز را از موالیان شمرده‌اند (مانند قضاوت صاحب کشف الغمه درباره مامون عباسی لعنةالله علیه[[12]](#footnote-12)) ولی مسلما این اشتباهات ضرری به عدالت و تقوای ایشان نمی زند.

از حضرت امام صادق علیه‌السلام این مضمون مروی است که خداوند کسی را به خاطر دوست داشتن یکی از اهل نار ثواب و پاداش می‌دهد چون آن شخص محب از سر جهلش به خاطر خداوند آن جهنمی را دوست می‌‌داشته است؛ و مسلّماً اشتباه محیی‌الدین در این باب از این نوع است؛ چون وی به اعتقاد به آنکه متوکل ملعون از محبین رسول خدا و اهل بیت علیهم‌السلام است به وی احترام کرده و او را از خوبان شمرده است.

برقی در محاسن روایت می‌کند عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْوَاسِطِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبَانٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ رَجُلًا لِلَّهِ لَأَثَابَهُ اللَّهُ عَلَى حُبِّهِ إِيَّاهُ وَ إِنْ كَانَ الْمَحْبُوبُ فِي‏ عِلْمِ‏ اللَّهِ‏ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَبْغَضَ رَجُلًا لِلَّهِ لَأَثَابَهُ اللَّهُ عَلَى بُغْضِهِ إِيَّاهُ وَ لَوْ كَانَ الْمُبْغَضُ فِي‏ عِلْمِ‏ اللَّهِ‏ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ[[13]](#footnote-13).

جهت حسن ختام سزاوار است این چند کلمه را با عبارات نورانی و منصفانه حضرت علامه طهرانی قدس سره به پایان بریم آنجا که فرمودند:

«بارى، آنچه را كه درباره أقطاب حائز خلافت ظاهريّه و باطنيّه از جمله متوكّل از او نقل شد، اين نقل، عين واقع است و محيى الدّين در ص 6 از ج 2، باب 73 از «فتوحات» ذكر كرده است. و حَوارىّ بودن زبير را در ص 8 آورده است.

ولى سخن در اينجاست كه آيا از يك عالم سنّى مذهب مالكى مرام كه از بدو امرش در محيط عامّه و مدارس و مكتبه‏هاى آنان رشد و نما كرده است و با علماى شيعه و مكاتب ايشان سر و كار نداشته است و در مدينه و كوفه نبوده است، بيش از اين را ميتوان توقّع داشت؟! بقدرى اين مرد با انصاف بوده است كه از آراء و افكار خاصّه او كه مخالف عامّه مى‏باشد وى را شيعه دانسته‏اند و در اثبات تشيّع او پايمردى نموده‏اند.

اين مطلب گرچه در نزد ما تمام نيست ولى ميگوئيم: چرا به او ناصبى ميگوئيد؟! چرا دشمن اهل بيت به شمار مى‏آوريد؟! همينقدر كه معاويه را ردّ كرده است و خلفاى بنى اميَّه و جائران بنى عبّاس را قبول نكرده است و لا أقلّ حاضر شده است معاوية بن يزيد و عمر بن عبد العزيز را در رديف أمير المؤمنين و إمام حسن مجتبى عليهما السّلام قرار دهد ممنون باشيد! و براى وى دعا كنيد تا پرده جهلش بكلّى پاره شود، و صريحاً شيخين را از خلفاى غاصب و طلحتين را از متجاوزان به حقّ امام مفترض الطّاعة بداند!

شما وى را شيخ مفيد شيعه خالص و عالم تربيت شده در مكتب تشيّع فرض كرده‏ايد، آنوقت اشكال مى‏كنيد: چرا اينطور؟! چرا آنطور؟! و امّا حقير كلامش را درباره متوكّل ملعون و خبيث، ناشى از عدم وصول او به حقيقت امر ميدانم؛ و اگر آنطور كه بايد و شايد ميرسيد، چنين حكمى را نمى‏نمود.

روزى بحث ما با حضرت استادنا الاكرم حضرت علّامه فقيد طباطبائى قدَّس اللهُ نفسَه بر سر همين موضوع به درازا انجاميد. چون ايشان ميفرمودند: چطور مى‏شود محيى الدّين را اهل طريق دانست با وجوديكه متوكّل را از اولياى خدا ميداند؟! عرض كردم: اگر ثابت شود اين كلام از اوست و تحريفى در نقل به عمل نيامده است- چنانكه شعرانى مدّعى است در «فتوحات» ابن عربى تحريفات چشمگيرى بعمل آمده است- با فرض آنكه ميدانيم: او مرد منصفى بوده است و پس از ثبوت حقّ انكار نمى‏كرده است، در اينصورت بايد در نظير اين نوع از مطالب، او را از زمره مستضعفين به شمار آوريم! ايشان لبخند منكرانه‏اى زدند و فرمودند: آخر محيى الدّين از مستضعفين است؟!

عرض كردم: چه اشكال دارد؟ وقتى مناط استضعاف، عدم وصول به متن واقع باشد با وجود آنكه طالب در صدد وصول بوده و نرسيده باشد، فرقى ما بين عالم كبيرى همچون محيى الدّين و عامى صغيرى همچون سياه لشكر سنّيان نمى‏باشد! همه مستضعفند اگر انكار و جحودى در ميان نباشد. همانطور كه ابو بكر و عمر و عثمان از تحريف سير تاريخ حقّ كمتر از متوكّل نبوده‏اند. آنها اساس را خراب كردند تا متوكّلى و يا متوكّل‏هائى بر رقاب مسلمانان ظالمانه حكومت كردند. و اگر شما بخواهيد تمام سنّيان را كه قائل به حقّانيّت شيخين مى‏باشند از زمره جاحدين و منكرين بدانيد، ديگر فرقه مستضعفى در ميانه باقى نخواهد ماند؛ در حاليكه ميدانيم بسيارى از آنها مردمان منصف هستند ولى حقّ به آنها نرسيده است و اگر برسد مى‏پذيرند، مانند شيخ سَليم بشرى رئيس اعظم جامع ازهر و شخص أوّل علم در عالم عامّه كه با مكاتبات مرحوم آية الله عاملى سيّد عبد الحسين سيّد شرف الدّين أعلَى اللهُ مقامَه از باطل برجست و به حقّ گرائيد!»[[14]](#footnote-14)

1. . ميزان الإعتدال: ج 3، ص 695 و لسان الميزان: ج 5، ص 314 [↑](#footnote-ref-1)
2. . ایشان از بزرگان صاحب نفس و دارای کرامات و طهارت و تقوای فوق العاده بودند. نمونه‌ای از کرامات ایشان در دستگیری از یکی از اشخاص اهل معصیت و اخبار از ضمیر و افعال او در رسالة لب اللباب، ص 89-92 و مهر تابان، ص324-326 آمده است. [↑](#footnote-ref-2)
3. . مقدمه آية الله سيد عز الدين زنجاني بر اشعة اللمعات جامي، ص 14، ط بوستان كتاب قم، 1383 [↑](#footnote-ref-3)
4. . [محبة آل بيت النبي من محبة النبي‏]

فإن النبي صلى الله عليه و سلم ما طلب منا عن أمر الله إِلَّا الْمَوَدَّةَ في الْقُرْبى‏ و فيه سر صلة الأرحام و من لم يقبل سؤال نبيه فيما سأله فيه مما هو قادر عليه بأي وجه يلقاه غدا أو يرجو شفاعته و هو ما أسعف نبيه صلى الله عليه و سلم فيما طلب منه من المودة في قرابته فكيف بأهل بيته فهم أخص القرابة ثم إنه جاء بلفظ المودة و هو الثبوت على المحبة فإنه من ثبت وده في أمر استصحبه في كل حال و إذا استصحبته المودة في كل حال لم يؤاخذ أهل البيت بما يطرأ منهم في حقه مما له أن يطالبهم به فيتركه ترك محبة و إيثارا لنفسه لا عليها

فلو صحت محبتك لله و لرسوله أحببت أهل بيت رسول الله صلى الله عليه و سلم و رأيت كل ما يصدر منهم في حقك مما لا يوافق طبعك و لا غرضك إنه جمال تتنعم بوقوعه منهم فتعلم عند ذلك أن لك عناية عند الله الذي أحببتهم من أجله حيث ذكرك من يحبه و خطرت على باله و هم أهل بيت رسوله صلى الله عليه و سلم فتشكر الله تعالى على هذه النعمة فإنهم ذكروك بالسنة طاهرة بتطهير الله طهارة لم يبلغها علمك و إذا رأيناك على ضد هذه الحالة مع أهل البيت الذي أنت محتاج إليهم و لرسول صلى الله عليه و سلم حيث هداك الله به فكيف أثق أنا بودك الذي تزعم به أنك شديد الحب في و الرعاية لحقوقي أو لجانبي و أنت في حق أهل نبيك بهذه المثابة من الوقوع فيهم و الله ما ذاك إلا من نقص إيمانك و من مكر الله بك و استدراجه إياك من حيث لا تعلم و صورة المكر أن تقول و تعتقد إنك في ذلك تذب عن دين الله و شرعه و تقول في طلب حقك إنك ما طلبت إلا ما أباح الله لك طلبه و يندرج الذم في ذلك الطلب المشروع و البغض و المقت و إيثارك نفسك على أهل البيت و أنت لا تشعر بذلك و الدواء الشافي من هذا الداء العضال أن لا ترى لنفسك معهم حقا و تنزل عن حقك لئلا يندرج في طلبه ما ذكرته لك (الفتوحات المكية، ج3، ص ؛ و رك: ج4 (از طبع چهار جلدي) ص 139) [↑](#footnote-ref-4)
5. . المُتَوَكِّل ابن الأَفْطَس (000- 489 ه 000- 1096 م) عمر (المتوكل) بن محمد (المظفر) ابن عبد الله بن محمد بن مسلمة، أبو حفص التجيبي: آخر ملوك بني الأفطس أصحاب «بطليوس» في الأندلس. مات أبوه (سنة 460 ه) و هو عامل له في يابرة (AROVE) فاستقلّ بها و بما حولها، و حلَّ أخ له اسمه يحيى (المنصور) محل أبيه. و مات المنصور سنة 473 عقيما، فانفرد «المتوكل» بالملك، و انتقل إلى عاصمة آبائه «بطليوس» و كان أديبا، شاعرا، له من أبهة السلطان في بلده ما كان لمعاصره المعتمد ابن عباد في إشبيلية. قال ابن خلدون: كان المتوكل يعرف بساجة (و هي شجرة هندية كالآبنوس أو أقل سوادا منه، لعله شبه بها لسمرته) (الأعلام،ج‏5،ص:60) [↑](#footnote-ref-5)
6. . المُتَوَكِّل عَلَى الله (500- 566 ه 1106- 1171 م) أحمد بن سليمان بن محمد، من نسل الهادي إلى الحق يحيى بن الحسين الحسني:

من أئمة الزيدية في اليمن. ظهر في أيام حاتم بن عمران سنة 532 ه و دعا الناس إلى بيعته بالإمامة فبايعه خلق كثير، و ملك صعدة و نجران و زبيدا و مواضع متعددة من الديار اليمنية، و أخذ صنعاء مرتين.

و نشبت بينه و بين حاتم حروب، ثم اصطلحا على أن يكون لكل منهما ما في يده من بلاد و حصون. و كانت له مع الباطنية حروب. و خطب له في الحجاز و عمي في أواخر أيامه، و توفي بحيدان من بلاد خولان. له كتاب «أصول الأحكام في الحلال و الحرام- خ» و «الزاهر- خ» في أصول الفقه، و «حقائق المعرفة- خ» في الأصول و الفروع.(الأعلام،ج‏1،ص:133)

در منابع زیدیه کرامات زیادی به وی منسوب است و وی را چنین ستوده‏اند:

الإمام المتوكل على اللّه: هو أبو الحسن أحمد بن سليمان بن محمد بن المطهر بن علي بن الناصر أحمد بن الهادي إلى الحق يحيى بن الحسين، ولد سنة 500 ه، من أكابر أئمة أهل البيت عليهم السّلام، كان من العباد الزهاد المجاهدين، بويع له سنة 532 ه، و استفاض على جميع اليمن، و خطب له بينبع و النخيل، و انقادت لأحكامه الجيل و الديلم، و توفي عليه 566 ه، و قبره بحيدان مشهور مزور، و له مؤلفات منها: أصول الأحكام، و حقائق المعرفة، و رسالة عامة، و كتاب المطاعن، و كتاب الهاشمة لأنف الضلال، و شرحها العمدة، و المدخل في أصول الفقه. (رک: التحف 231، و طبقات الزيدية 1/ 134. و لغتنامه، متوكل علي الله) [↑](#footnote-ref-6)
7. . تاریخ مفصل وی را در تاریخ دولت اسلامی در اندلس، ج4، ص 295-330 ملاحظه کنید. [↑](#footnote-ref-7)
8. . تإلیف فتوحات در 599 آغاز و در 629 نسخه اول آن به پایان رسیده و تا حدود 636 وی مشغول تهذیب آن بوده است. رک: الفتوحات المکیّة، ج1، ص 28 از مقدّمه عثمان یحیی ؛ و محیی الدین ابن عربی چهرة برجستة عرفان اسلامی، ص 81و82 [↑](#footnote-ref-8)
9. الفتوحات المكية، ج11، ص 276 -280 [↑](#footnote-ref-9)
10. . به عنوان نمونه رک: تاریخ قیام و مقتل جامع سیّدالشهداء علیه السلام، ج1، ص91 [↑](#footnote-ref-10)
11. . *تاریخ مدینة دمشق،* ج72، ص157 \_170 [↑](#footnote-ref-11)
12. . کشف الغمه، ج2، ص282 [↑](#footnote-ref-12)
13. . المحاسن، ج1، ص265 [↑](#footnote-ref-13)
14. . روح مجرد، ص437 و 438 [↑](#footnote-ref-14)